

# نوای معارک

( حصه ٦ )

لیکن کل امر مرهون باوقاف نه است اولیای دولت مدت دو سال از ابتدای سنه یک هزار و دو صد و سی چهار هجری مطابق سنه یک هزار و دو صد و سی شش هجری در شکار پور دایر بوده تا اینکه امیران سند و کلای خود را جانب خراسان پیش سردار محمد عظیم خان فرستاده تجرید اخراج شاه از شکار پور بعمل آمده فقط .

شاهی که بر رعیت خود می کندستم  
مستی بود که از بدن خود خورد کباب  
نماند ستمکار بعد روزگار  
بماند بر او لعنت یا بدار  
لعنت الله علی الظالمین برهنی است قطع زیاد زیاد است .

## در بیان رفتن سیادت و شرافت پناه سید محمد کاظم شاه بطریق

رسالت پیش سردار محمد عظیم خان در کابل و بوعده های عظیم او را  
خوش نموده معه حشم عظیم همراه خود آورده - اولیای دولت را  
از شکار پور کشیدند

صراف قلم جواهر رفم زر کامل هجاری این مدعی را در مکیال بیان چنین سنجش  
مینماید که امیران سند و بعد استدراک اینچنین روشهای ظلم سرکار اشرف و مشاهده  
شاهد جمعیت او که روز بروز بشاطیگی قوت به آرایش سیاه خط و خال سامان زبانه  
گرفته میرود مانند شانه در کبوی مدعی پیچیده در آویخته آینه - تدبیر در پیش روی  
خیال بزانوی فکر و اندیشه گذاشته صورت اخراج اولیای دولت را از شکار پور  
میدیدند که بچه نحو صورت کشیدن شاه صورت و قورع با بار گرفته در کتف تمام طلبانیدن سردار  
محمد عظیم خان از خراسان در مرآت مدعی خود مشاهده نموده عالیجاه سید محمد کاظم شاه  
و کابل خود را طرف کابل نزد سردار محمد عظیم خان فرستادند و هم عرایض خود را عبارات  
رنگین بوساطت و کابل باین مضمون نوشتند مضمون مدعی که امنای دولت را خیال  
تسخیر ولایت خراسان و استیصال معاندان بسیار در ملک شکار پور روز بروز جمعیت لشکر  
و سامان مجاربه و مجادله گرفته میرود بعد استحکام اساس جمعیت شریف فرمای خراسان  
خواهد شد و امرای خراسان تمامی با اولیای دولت عدم مصلحت و هم اتفاق بنفاری آیند هر گاه  
پای سرکار اشرف در خراسان رسید همانوقت بی سرکنار از خراسان کشیدن مشکل  
و دشوار خواهد شد و فیما بین ما و اشرف الوزراء از قدیم سلسله محبت و اخلاص کبشی در  
انتظام نظر بران مراسم خیر خواهی و بهبود خاندان عظیم الشان از همه جهات ملحوظ  
خاطر صداقت مظاهر داریم پس رای خیر نمای ما و خواهران متفق بران است که خود  
بدولت سردار معه حشم رونق افزای شکار پور گردد که بانفاق بسک دیگر انتظام میجوید  
جمعیت اولیای دولت کسبفته شود از راهی که آمده است همان راه روانه نموده شود و هم  
مبلغان کالی عوض اخراجات و مالیات سند و خدمت سردار نموده خواهد شد هر گاه و کابل

مذکور باین همه محاکات و مدارجات روانه کابل گردد سرکار اشرف بدر یافت این  
 خبر فقرات نویس تشویش و حیرانی گردید و جوش اندیشت بر حصار وجودش استیلا آورده  
 و از بس تشویش چون سیماب بیقرار شده - جناب امیران سنده نگارش نموده که اگر چه  
 صورت خوب و زشت و تمثال نیک و بد خود را هر کس در آئینه مدعای خود خوب ببیند  
 لیکن بسبب برستاندن و کبیل پیش سردار محمد عظیم خان سرکار اشرف را عظیم تعجب  
 دست داد که با وجودیکه مثل سرکار بادشاه نامدار در پهاو و قرب و جوار نشسته  
 قرستاندن و کبیل پیش محمد عظیم خان و طلبانیدن او از چه مصلحت و از چه اراده در میزان  
 عقل سنجیده اند هر گاه کدام مخالف اطراف در نوآختن قانون مخالفت آن عالیجاهان  
 سر کشیده باشد بفضل الهی و اقبال عز و مال گوشمالی آن مخالف نوایان ساز ناسازگاری  
 بیک اشاره گوشمالی انگشت تدابیر سرکار اشرف بعمل خواهد آمد و ازین قسم چند ی  
 نواهای بلند ناموسی و عاقبت اندیشی از قانون قلم خوش رقم در مجلس فهایش امیران  
 سنده در نوای آورده - لیکن در گوش سماعت نیاوردند سوالی دیگر جوابی دیگر مینوشتند  
 که ما هواخواهان خلاصه خبر اندیش سرکار اشرف میباشدیم رفتن و کبیل میان جانب  
 خراسان از روی مصلحت بعضی مطالب ضرورت اولاً و کلاً صاحبان انگلیسی بها در  
 در حیدر آباد آمده اند و عجب تقیات ناساز از قانون مدعای خود می نوازند که ممکن آن  
 ناممکن است از روی ننگ دور اندیشی و مصلحت وقت سردار محمد عظیم خان را از  
 خراسان طلبانیده ایم که ناپراهای انگلستان نیک معلوم شود که امیران سنده و اولیای  
 خراسان با هم یک اتفاق دارند و دیگر اینکه بار ننگ سرکار اشرف بر گردن ما  
 هواخواهان است **بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى** و سراقروشی هواخواهان معشوقه دولت و سلطنته  
 هم آغوش اولیای دولت گردد که عین سرخ روئی و بلند ناموسی ما اخلاص کیشان است  
 دیگر هیچیک خیال ما هواخواهان نیست و نخواهد بود سرکار اشرف ازین معنی با انگل  
 خاطر مبارک مظالم فرماید عهدی که بسته ایم بسننه همان عهد و پیمان میباشدیم با وصف این  
 همه عرایض معروضه امیران سنده صورت اطمینان در مرآت خیال سرکار اشرف جلوه  
 نمای نگردیده بلکه یقین دانسته که طلبانیدن محمد عظیم خان معض برای کشیدن سرکار  
 اشرف خواهد بود دم بدم مثل قلم در سیه چاه - مداد اندیشه غوطه خورده - قران  
 حیرانی مینوشت و از گلبن خیال گوناگون گلهای رنگارنگ می چید و در بحر این  
 اندیشه هر چند بسزور بازوی شعور و دانائی شناوری میکرد لیکن از کنار مدعای خود نشانی  
 نمی یافت و حیران این ماجرای بود خون جگر میخورد و دم نمیزد و از آمدن سردار  
 محمد عظیم خان در عظیم قلمز اندیشه افتاده و منتظر تماشای این شطرنج بازی روزگار  
 گردید.



در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان بموجب استبداد ای امیران

سند ه و وقوع گفتگو مابین اولیای دولت و امیران، سند ه و سردار محمد عظیم خان و از تدبیرات امیران سند ه اولیای دولت بغیر و عاقبت متوجه ..... و سردار محمد عظیم خان عزیت فرمای خراسان و امیران سند ه جلوس فرمای مسند ریاست سند ه

شاه قلم که شاه-وار نوسن سخن و ریاست رخ نهاد این داستان گردیده بار این همه وقوعات بر فیل مدعی انداخته به منزل مدعی رسانیده میشود که هر گاه سید محمد کاظم شاه از جانب امیران سند ه بطریق رسالت روانه کابل کردند از گلستان ملاقات سردار محمد عظیم گلهای مراد به کام دل فراهم چینه و کیل موصوف دسته گلهای رنگین از کشمیر در نظر سردار مدوح جله تازہ داده راغب شکار پور نموده سردار موصوف نیز فریفته رنگ و بوی گلهای از کشمیر گردیده معه برا دران سرداران هر یک سردار دوست محمد خان و سردار شیر دل خان و امرای ایشان بجمعیت عسا کر چهل پنجاه هزار خوش دسته جوانان زره پوش که نهنگ دریای جنگ بودند معه و کیل امیران سند ه از کابل برآمده از راه احمد شاه بطریق منازل وارد مکان... سرحد و الی قلات گردیده سرکار اشرف از ورود سردار محمد عظیم خان در مکان . . . نهایت در هراس آمده دستخط های مبارک بجهت دریافت نقض و عجز از اخلاص و صداقت بطرف امرای و خوانین که هر کاب سردار مدوح بودند بطریق اخفاء نوشته فرستاد که سردار محمد عظیم خان چون آهوی بدشت ختن مراد آمده و بر طبق مضمون ، صید مقصودی که من در آسمان میخواهم اسبابی در زمین اکتون بدام بخت مقصودم فتاد در حال صلاح آن امرای که خود را از خوبشان و هوا خواهان سرکار اشرف میباشند چیست که مقدمه نزدیک آمده است هر چه که ما فی الضمیر آنجا بجایمان بوده باشد زود بمرض رسانید که دانسته سرکار اشرف کرد و خوانین مذکور در جواب پذیرفته عرایض بمرض رسانیدند که ما میان از حلقه بسکوشان و خد متکذاران و جان فشانان سرکار اشرف میباشیم و برای دوات سلطنته سرکار تشنه آب بلکه بعقوب صفت از بس انتظار مفارقت یوسف لقای سرکار اشرف چشم بینور گردیده که بعد از مدت نسیم این پیراهن یوسف سلطنته اولیای دوات بدشام آرزوی رسیده که روشنی افزای دیده مدعایم گردیده خدا نخواست هر گاه سردار محمد عظیم خان با سرکار اشرف در میدان مقابله چنگک چنگک در نوای آورد انشاء الله تعالی در عین نواختن چنگک آهنگک خارجی از قانون ناساز کاری بر آورده خود ما را از سردار محمد عظیم خان جدا ساخته آمده ملحق رکاب سرکار اشرف خواهیم شد و این شکار که عبارت از محمد عظیم خان میباشد بیای خود بدام صیاد می آید اورا گرفتار ساخته سرکار اشرف خواهیم داد چون چنین عرایض خوانین مذکور به پیشگاه اولیای دولت رسید باری شاهد جمعیت هم آغوش سرکار اشرف گردیده و صورت اطمینان از مرآت آرزوی رخنمای شده در ساعت همین احوال خوانین مذکور در جز

تحریر و تعبیر آورده جانب امیران سنده فرستاده و هم اعلام نمود که حال انسدك استقامت آنعالیجاهان بسکاراست چونکه دستور دیرینه افغانان خراسان است هر جا نیکی چراغ دولت افروخته بینند پروانه وار هجوم می آرند و در مجلسی که سفره شیرین مسکنت گسترده با بندمسکس و اررجوع میگزیدند هر گاه خوانین خراسان صورت اتفاق سرکار اشرف و آن عالیجاهان در آئینه خیال ملا حظه نمودند همانوقت بی جنگ آمده بر کاب نصرت مه آّب ملحق خواهد شد و این شاهد فتح و فیروزی هم آغوش اولیای دولت خواهد گردید و نقش نیکنامی و علوهمتی آنعالیجاهان تاابد یادگار عرصه روزگار خواهد ماند و این آفتاب ارتفاع ناموس آنعالیجاهان در شهر و تمام اکناف عالم جاوه نمائی خواهد گرفت منفعت این دولت بلند ناموس نصب حال آنعالیجاهان خواهد شد از انجا که امیران سنده در اصل لباس کشیدن امنای دولت از شکار پور بغیاط اندلیث و صلاح موافق اندام استعداد اولیای دولت بگزید پیوده و به مقراض فکر صائبه بریده و برشته و سوزن تجویز و جمله دوخته بودند با وجود نوشتن فقرات رنگین از بلند ناموسی هرگز در دل امیران سنده سرایت نیسکرد و اصلا ملتفت نوشتنیات اولیای دولت نمیشدند و در پی حصول مدعای خود بیش از پیش میگوشتند تا آنکه میر صاحبان حیدرآباد و میر صاحبان خیرپور از روی خیر و دفع شر باده مدعای را در شبیه اتفاق بین خود بندنموده امیران حیدرآباد هر یک عالیجاهان میر کرم علی خان و میر مراد علی خان و دیگر امیران و امیران خیرپور هر یک عالیجاهان میر سهاب خان و میر رستم خان و غیره امیران معه نشونات موفور و آلات محاربات انواب و تفشکهای و شمشیرهای و سپرهای کلان که در سایه آن شیرماده باشیر بچه های خواب کنند و خیم کلسکون و اواهای و قلمون و غیره سامان رزم و نرم از حیدرآباد و خیرپور بنا بر مقابله و مخالفت سردار محمد عظیم خان برآمده به قطع منازل مشورت کستان عبور دریای نموده وارد لودکانه و چابهارام در انجا توقف گرفته به مدد سلسله عزیمت را بحرکت آورده در مسکنان قبه مرحوم محمدشاهی عباسی منزل انداز گردیده خیم کلسکون در آنجا مضرب نموده توپ خانه تدا بیر خود را آتش دادند آنچه که باروت خانه از فن و دانش خود عا در صندوقخانه استعداد دانشوری و جمله سازی خود داشتند همه را صرف این معرکه آرائی می نمودند فقط

( در بیان آنکه امیران سنده از روی تجرین عاقلانه امنای

دولت را از شکار پور کشیده بطرف خود طلبها نیدند

قانون قلم مشکین رقم در نواختن نغمات این مدعی در محفل بیان چنین بلند آواز میگردد که در سینه بسکهزار دوسه و سی شش هجری سردار محمد عظیم خان بموجب استدعای امیران سنده به قطع منازل منزل انداز مسکنان بپاک گردیده همانوقت قبا بین امیران سنده و سردار موصوف پروجیه اخراجات معهوده مالیات مقرره که از خبر انجام داری آن هراسناک بوده گفتگوی واقع و ارغنون ناسازگاری از طرفین در نوای آمده سردار مددوح مطابقی انجام عوض مبلغان اخراجات که از هر منزل از کابل تا شکار پور یک یک



لك رویه مقرر در انجام نموده بودند بدل مالیات مقرر از امیران سنده در خواست نمود چون از فرار منازل مبلغان باین اخراجات در نظر امیران سنده بسیار آمده و هم صورت این ماجرای که ما بین سردار محمد عظیم خان و سرخیلان حبوش زمزمه بی اتفاقی از چنگک ناموافق در نوای و چنگک موافقت و اتفاق در بزم آرزوی اولیای دولت بنوازد چون امیران موصوف از زمزمه مذکور آگاه شدند این نوای خوش نمای را عین مراد خود دانسته بیسکپار تارستار انجام مپهوده را بدست بی پروائی که و شمالی پیچ و تاب داده کسبختند و در خواندن مقام دیک که عبارت از متمدیدیست آمدند و ازدادن اخراجات مپهوده مالیات مقرر متمدن و قدر فلبلی دادنی کردند سردار ممدوح هرگز با قبایل آن نه برداخته در فکر معارك آرائی گردید چون امیران سنده ازین اراده سردار موصوف مطلع شدند و زمزمه چنگک بنای چنگک بسکوش شنیدند بعد از روی مصلحت و کبل مقرر خود را معاً عرایض به پیشگاه سر کار اشرف در شکار پور فرستادند و بیکمال عجز و تعلق که روش روزگارست بعرض رسانیدند که برای جهان آرای روشن ست که طلبانیدن سردار محمد عظیم خان در خراسان از روی مصلحت ملك داری و نشان دهی و کلائی اجلائی سر کار انگلیس به بهادر صورت وقوع یافته بود و حالا و کلائی اجلائی سر کار ممدوح بر انتظام مهام مرام خود گاه روانه انگلستان گردیدند در حال سردار محمد عظیم خان دهان صنادیق طمع چنان کشاده دارد اگر رگنجهای روی زمین داران انداخته شود هرگز پری ندارد و خیال مپهوده مال مقابله در سر گرفته است با وجود بیک صورت نفاق و اتفاق امرائی و خوانین بر مرآت ضمیر که انتفاع پذیر اشرفات عالم قدس است انعکاس پذیرست باوصف این همه احوال ما بآن از روی مصلحت و عاقبت اندیشی پاس احاط مرام دوستی مرحوم اشرف الوزرا وزیر فتح خان در مقام مقابله با سردار ممدوح نهایت چشم پوشی مینمائیم و طریق تحمل زبرد باری را از دست خودهای نمیدهیم که بفریب دنیای بیوفاء کشت و خون مسلمین طرفین نگرند لیکن سردار محمد عظیم خان باغوائی دولت کشمیر و لشکر خراسان می نازد و توسن آرزوی خود را در میدان سرکشی میتازد از انجا که چون بر تو چراغ عمر صبدی بیایان رسد باضمیمه شرمه چنگک آغاز کنند با وجود بیکه مثل سر کار اشرف بادشاه نامدار شجاع پیش امام خود داشته باشیم از سردار محمد عظیم خان چه خیال داریم او را بد بختی بر داشته است که چنین خیال مپهوده مه آل نموده است این چه آثار طلوع آفتاب و مراد از مشرق دولت و اقبال اولیای دولت است امید داریم که سر کار اشرف فوراً از شکار پور معاً سامان نهضت فرمای بمنزل فیه محمد شاهی عباسی شوند که این فاشق خون جان ناتوان خود را بر کاب سر کار اشرف نثار خواهیم نمود و سعادت ابدی حاصل نمائیم سر کار اشرف بعد ملاحظه معروضات امیران سنده بوده و از شنیدن سخنان و کبل چند روز بامدبر اندیشه در رای خود مشورت مپیکرد آخر رطوعاً و کرها از روی مصلحت دور اندیشی اولاً حرم محترم خود را معاً اسباب نقد و جنس نفیسه روانه ملك امیران سنده به آن لب دریغ ای نموده و در دستخط مپارک چندین آیات بینات نشنگ و ناموس و احادیث حمیت و غیرت نوشته جانب امیران موصوف فرستاده و بعد از چند روز باز شهزاده محمد تیمور خلف الصدق خود را مامور نمود و همین مضمون دستخط مپارک رقمزده کنگ خیال منشان گردیده که سابق

حرم محترم بدولت خانه آنعالیجاها ن فرستاده شد حالا قوه باسرة عظمت و کامسکاری  
 و غیره ناصیه دولت و بختیاری شاهزاده محمد تیور را روانه نمودیم از آنجا که آنعالیجا  
 ها ن بمقتضای ذات وصفات بلوچیہ در مراتب ننگ دار و علمر همتی شهره آفاق اند که  
 هر کس وضع و شریف از حسن ننگ داری و جوان مردی آنعالیجاها ن داستان طراز و افسانه  
 روزگار دارند نظر بران اولاً حرم محترم دوماً شاهزاده کامسکار روانه نموده شد  
 این همه بار ناموس برگردن آنعالیجاها ن است باید که نهال این ناموس را که ( اصلها ثابت  
 و فرعها فی السماء ) دارد بزلال همت و بلند ناموسی پرورش داده سیار بوستان ننگ داری  
 که ( ارم ذات العباد النی ام یخلق مثلها فی البلاد ) است ، خوا دهند شد و در پی زرد  
 رونی گلهای بی ننگی و بد ناموسی نخواهند کوشید که روزگار دنیای پیوفا در گذر است  
 نه این بزم و نه این ساقی نه این بیمانه میانند همین حرف مروت در جهان افسانه میماند  
 هر گاه درینخصوص چشم پوشی نمودند و حرمت حرم محترم و شاهزاده جوان بخت مرعی نداشتند  
 پس از سرکار اشرف هر قسم و رسم خواهد گذشت ، هر چه آید بر سر فرزند آدم بگذرد ،  
 مرد را باید که امرانگی خود ننگدرد ، سرکار اشرف از چندین گونه های  
 وقوعات روزگار غدار بر آمده است ، این هم اندر عاشقی بالای غمهای  
 دگر ، لیکن در صورت بی ننگی و دون همتی آنعالیجاها ن نام زشت  
 تا بد یادگار عرصه روزگار خواهد ماند و محل طعن و لعن هر خاص و عام در تمام اکناف  
 عالم خواهد شد ، بلکه هر کس از اطراف و جوانب از ارباب و رعیه هوس تسخیر ملک و جان و مال  
 آنعالیجاها ن خواهد نمود ، من آنچه شرط بلاغت باتو میگویم ، توام خواستیم بند گیر و خواه  
 ملال با وصف این همه نصایح و مواعظه اولیای دولت هیچ در دل امیران نند ، سرایت نکرده ، بیش از پیش  
 در اخراج سرکار اشرف از شکار پور کوشیدند و هرگز ننگ داری و اموس نپرداختند  
 و نقض عهد و بیمان را وا داشتند .

### در بیان رفتن شاه شجاع الملک از شکار پور بموجب استدعای

و مصلحت امیران سندھ و رخصت دادن ساهو کاران و از شکار پور  
 و گرفتن مبلغ سی هزار روپیہ عوض رخصتانه از ساهو کاران و فریب بازی امیران  
 نسبت اولیای دولت

آهوی قلم سبب چشم در حوالی ختن مدعای چنین چشم کرد ان تیز روی بیان میبرد  
 که در سنه یکهزار و دویست و شش هجری هر گاه امنای دولت حسب الخواش امیران  
 سندھ از شکار پور اراده روانگی جانب امیران سندھ نمودند اولاً ساهو کاران  
 شکار پور هر یک سبت تندن مل و سبت سیوا سنگه و سبت گلاب رای و غیره سبت ها را  
 حکم احضار داده در حین احضار به آنها امر نمود که سرکار اشرف را معامله مقابله  
 سردار محمد عظیم خان در پیش است از روی مصلحت و حسب الخواش امیران سندھ هم  
 بالجزم است و از کارخانه فضا و قدر کسی را خبر و آگهی نیست که از آئینه مشیت حق  
 چه نجم تمثال عکس پذیر گردد و شاعر ایای شکار پور چند مدت در سایه عاطفت سرکار



بسر آورده اند و با سرکار اشرف بدنام شده اند مبادا فردا در پنجه ستم و گریه و دار  
 سردار محمد عظیم خان گرفتار آیند در آنوقت بددعای وشکوه از سرکار اشرف نمایند  
 خوب نیست وقت همین است اگر صلاح رفتن از شکارپور و خواه ماندن در نظر خبر خود  
 داشته باشند به سرکار اشرف عرض نمایند ساهو کاران کلان بعد تا مل و فکر صلاح کار خود  
 در رفتن از شکارپور دیده مطابق رخصت امنای دولت معه خانه کوچ روانه لوهری آن  
 لب دریا گردیده در حین رخصت مبلغ سی هزار روپیه از ساهو کاران سرکار اشرف گرفته  
 و در زمان نقل مکان با ساهو کاران چندین نقصان های رسیدند لیکن در آنوقت بجز  
 سوختن و ساختن ساهو کاران دیگر علاجی ندیده روانه شدند سرکار اشرف بعد رفتن  
 ساهو کاران بجهت سواران و پیادگان از شکارپور برآمده و از معشوقه کامرانی  
 شکارپور وداع ساخته ( هذا فراق بینی و بینک ) گفته بیرون شهر در عید گاه منزل  
 انداز گردیده چند روز در عید گاه ماند در بین اثنا باز وکیل امیران سند و نزد سرکار  
 اشرف حاضر آمده با التماس سرعتاً بلادیر به تحرك رایات عالیات پرداخت سرکار  
 اشرف اعلی ضرورتاً از عید گاه شکارپور معه جمعیت کوچ فرموده در کپری یاسین منزل  
 انداز گردیده در آنجا باز عرایض امیران موصوف به پیشگاه اشرف اعلی رسید باین  
 مضمون که وکلای سردار محمد عظیم خان نزد مایان آمده اند و خوان رنگین معاکمات  
 گسترده آرزوی تناول موافقت می نمایند مصالحه دارند ازینطرف هم وکلای هر یک جناب  
 هرفان مرآب عمده العارفین میر میمان غلام محی الدین صاحب سرهندی و سیادت پناه زبده  
 نجیبای شیخ الزمان سید اسماعیل شاه به تفویض مطالبات مافی الضمیر از طرف سردار ممدوح مامور  
 اند هر گاه سردار موصوف از روی بهبودی و نیک اندیشی خود در مقام سلوک آمده و اطاعت  
 و فرمان برداری سرکار اشرف قبول نموده عین مدعای والا بر خلاف آن رفتاری پیش  
 گرفته پس جان را نثار خدمت سرکار اشرف خواهیم نمود با الفعل سرکار اشرف در  
 عرض راه اقامت پذیر بوده تعبیل حرکت روا ندارند عقدهی که بناخن ندا بپیر انکشاف  
 باید حاجت دندان نیست کاری بکنیم پیشترین گامی بدست آید چه جای تلخکامیست  
 سرکار اشرف با استدراک مضمون عرایض امیران محترم الیه رساله تغیل کشاده فقرات  
 تحبیر و حیرانی مطالعه می نمود و با خوانین و امرای خود شمع مشورت و صلاح در بزم مدعای  
 خود می افروخت تا آنکه بتوقف و تحرك منازل پرداخته در عرصه چند روز در منزل قبه  
 محمد شاهی عباسی در اردوی امیران سند و روانق افزا گردیده امیران موصوف بدریافت  
 این خبر عالیجا هان نواب و لی محمد خان لغاری و سید محمد کاظم شاه بقدر مسافت  
 اندک طوعاً و کرهاً بجهت استقبال اولیای دولت فرستادند و مشمل اردوی خود بموضعه  
 قدر قبل جای توقف دادند و مراسم تعارف و مهماننداری بنحویسکه شایان شان سرکار  
 اشرف اعلی بود بجای نیاوردند روز دوم امیران سند و هر یک میر کرم علی خان و میر  
 مراد علی خان و البان حیدر آباد با عیله خواص خود برای استیلام اولیای دولت آمده  
 و دسته دسته گلهای ستم و مرچها از بوستان خوش آمده و ق چیده در نظر سرکار اشرف  
 اعلی جلوه ناز دادند و با همتراز نسیم اخلاص کبشی و خدمتگذاری نچچه خاطر سرکار

اشرف اعلی را متبسم نموده شاهد اطمنان هم آغوش سرکار اشرف ساخته را جمع خیام های خود شدند سرکار اشرف اعلی نیز چندین گلهای مواظبه و نصایح که رنگ و بوی نیکسنامی و بلند ناموسی داشته در سرودستار و کلام افتخار امیران موصوف زده بعد از ساعتی منشی خوشخبرام خود را نزد سرکار اشرف فرستادند و او انشای مدعای را به پیشگاه اشرف اعلی بر فرطاس التماس نکارش داده که مضمون صداقت و اخلاص و فقرات رنگین اتفاق امرا و خوانین خراسان را که هم اتفاق سردار محمد عظیم خان میباشد همه معلوم که آیات نویس صداقت و خدمتگذاری و احادیث طراز موافقت و جان فشانی سرکار اشرف اعلی هستند البته درین نزدیکی عرایض مشعر بر صداقت و اخلاص خوانین مذکور نزد سرکار اشرف اعلی رسیده باشد میر صاحبان بجهت معاینه و مطالعه عرایض مذکور نزد سرکار اشرف التماس دارند تا آنکه صورت اتفاق و نفاق خوانین مذکور از مرآت مضمون عرایض مذکور جلوه نمائی کرد که تا به چه حد نزد سرکار اشرف اعلی رسوخ اخلاص و صداقت کیشی دارند امنای دولت بی تاامل عرایض خوانین خراسان از دفترخانه کشیده حواله منشی امیران نموده امیران مددوح بعد مطالعه عرایض مذکور حصول مطالب ما فی الضمیر خود دانسته بپنجه و بدست معتبری بوساطت و کلائی خود نزد سردار محمد عظیم خان فرستاد و هم نوشتند که خوانین خراسان که همه کتاب ایشان میباشد همین صورت دارند که در ظاهر بایشان نغمه موافقت میخوانند و در باطن با ولجایی دولت قانون میوزاند چنانچه از مضمون عرایض خوانین خود حسن و قبح و خیر و شر خود معلوم مینمایند بعد عزم رزم ماخیز اندیشان مجوز دارند با وجود این همه صورت منافقت خوانین خراسان ما هو خواهان نمی خواهیم که چهره عافیت آنها بجاها مان از سبلی آلام ناموافق مجروح گردد و چشم رخم برسد بهتر است که طریقه سلوک و اتحاد قدیم از دست نداده هوای زیاده طلبی اخذ نمایند و آخر ایجابات مجوز تسلیم دارند و شمع طمع آرزوی نفس را در کاشانه حرص و از نیفر و زندقه که الحرس شوم و الجریس مجرور و بدقتضای خیر الامور اوسطها عمل نمایند و کلائی امیران مددوح شاه و از در عقد کشتی زلف معشوقه مددعای خود با سردار محمد عظیم خان آویزان بودند .

### ( در بیان آمدن بعضی خوانین سردار محمد عظیم خان بحضور )

اولیای دولت و تصدیق شدن قول امیران پیش سردار

محمد عظیم خان بسبب آمدن خوانین و مقرر نمودن

چو کی امیران برسواغ جهة ممانعت خوانین

خراسان که در حضور شاه بمانند )

امیر قلم سحر رقم که چون هاروت و مهاروت در سبه چاه بابل مداد همیشه آویزان سخن طرازی است چنین جادوی مدعای بیان مینمایند که هر گاه امیران سند هاین سحر کاری عرایض خوانین خراسان از اولبای دولت گرفته و نوشته پیش سردار میهند عظیم خان بوساطت و کلائی فرستادند و منتظر صدور این جواب بودند





( بخش ۲۱ )

که شه بر تو بسیار دل بد شده است      غشبه ناله و آشفته از حد شده است  
 چنین و چنان چون ترا دید گفت      ز تو روی خوبش آشکارا نهفت  
 ازین نکته آن شیر شوریده سر      ز آشفته گی کشت شوریده تر  
 رسید آتش نیز را نمند باد      در انبار باروت آتش فساد  
 بعثمان بار کزئی رفت و گفت      که دارد ملک کین مادر نهفت  
 شده ماده صرع او استخوان      کینون ماه نو زگی است در انتظار  
 چو مسا را بیند بسراق و بسراق      شود برداش سخت و بسیا ر شاق  
 پلنگ است و آماده جست و خیز      که زرم خردم اناخیم بندگرد نیز نیز  
 چو خون ریزدم به که من ریزمش      ازان پیش کا ویزد آویزمش  
 بخوام که کو بم باین ماسر      ازان پیش کز نیش آرد ضرر  
 چو عه مان شنید این حدیث شگفت      بلر زید وانگشت بر لب گرفت  
 بگفتش که ز فهار این ره میوی      خمش باش و اینقصه با کس مگوی  
 حذر کن که گوش دگر بشنود      مبادا که دیوار و در بشنود  
 بجهل جوانی دلگیری مسکن      قدم باز کش شیر گیری مکن  
 چنین کار کردن که سر باز بست      تو آسان شماری مگر بازی است؟  
 چرا غیکه از آستین و نفس      به بی اختیار بی بمیرد ز کس  
 زن مرد که و بندش از هر کنار      یکی بیو قوف و دگر نابکار  
 پس آنکس که عهداً کشد شاه را      چه گیرند آمد آمد که مراد را